

دو نداریم؟

آموزگاری که ترس را فراری داد

مریم زمانی
آموزگار دبستان شهید
شبانی، میمه

یکی از دانش‌آموزانم در کلاس چهارم مشکل بینایی مادرزادی داشت. به خاطر همین ضعف، در ورزش‌های دویدنی و رقابتی به مشکل برمی‌خورد. البته مشکل او در اصل دویدن نبود، بلکه ترس از دویدن بود. این مسئله باعث شده بود که بقیه‌ی دانش‌آموزان از پذیرفتن او در گروه خودداری کنند، طوری که هر گروه او را به گروه دیگر پاس می‌داد. این مسئله او را دل‌شکسته و مرا بسیار ناراحت می‌کرد.

یک روز تصمیم گرفتم بین دانش‌آموزان مسابقه‌ی دوی امدادی برگزار کنم. دانش‌آموزان شروع به گروه‌بندی کردند. طبق معمول مرضیه را به هم پاس می‌دادند. چون با نبود مرضیه، یکی از گروه‌ها از نظر تعداد ناقص می‌شد، هر گروه سعی می‌کرد گروه خود را بدون او کامل کند.

فکری به ذهنم رسید که البته از قوانین مسابقه به دور بود، اما برای ایجاد هدفی مهم‌تر که پرورش روحیه‌ی اعتمادبه‌نفس در مرضیه و اختصاص جایگاه لازم به او در بین دانش‌آموزان بود، ضروری به‌نظر می‌رسید. اول با قرعه‌کشی مرضیه را در یکی از گروه‌ها جای دادم. با ایجاد کمی تغییر در گروه‌ها، افراد گروه او را طوری تنظیم کردم که با توجه به شناختم از آمادگی جسمانی آن‌ها، تقریباً مطمئن بودم برنده خواهند شد. مسابقه را شروع کردم و در عین حال با تمام وجودم

مرضیه را تشویق کردم. انصافاً مرضیه هم با تمام وجودش تلاش کرد و کارش نسبتاً خوب بود. طبق برنامه، گروه مرضیه بُرد. در دور دوم مسابقه، دوباره ترکیب گروه‌ها را تغییر دادم و مرضیه را در گروهی قرار دادم که مطمئن بودم در آن ماده‌ی ورزشی خواهد برد. چشمان مرضیه از شدت هیجان و شادی می‌درخشید. باز هم گروه او برنده شد.

هیچ‌گاه آن لحظه را از یاد نخواهم برد که بعد از کلاس، مرضیه به دنبالم آمد و گفت: «خانم، من تا حالا خودم را باور نداشتم، ولی امروز خودم را باور کردم.»

از آن روز به بعد، مرضیه مدام می‌آمد و می‌پرسید: «خانم، دوی امدادی نداریم؟»